



یک حزب ازدونگاه

بررسی اسناد سرویس‌های مخفی‌اشتازی و ساواک درباره حزب توده

مجله‌نامه مطالعات تاریخی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

یک حزب از دو نگاه

بررسی اسناد سرویس‌های مخفی‌اشتازی و ساواک درباره حزب توده

● نادر توسلی

مدخل

یکی از مأموریت‌های مهم سازمان‌های اطلاعاتی، به دست آوردن اخبار و اطلاعات درباره گروه‌هایی است که به هر دلیل در حوزه مأموریت آنها دست به فعالیت می‌زنند، سازمان‌های اطلاعاتی برای ایفای هرچه بهتر نقش خود، همواره می‌کوشند تا هرگونه اخبار و اطلاعاتی را درباره افراد، احزاب و گروه‌های سیاسی موضوع مأموریت خویش، جمع‌آوری کنند. هرچه این اخبار و اطلاعات دقیق‌تر و صحیح‌تر باشد سازمان‌های اطلاعاتی را در تصمیم‌گیری توانا تر می‌سازد.

این جمع‌آوری اخبار و اطلاعات، فارغ از نوع رابطه دوستانه و یا خصمانه آن افراد و یا احزاب، با حکومت، انجام می‌گیرد. حتی افراد و گروه‌های سیاسی ترک وطن کرده‌ای که به نام مهمان، خواننده یا ناخوانده، در کشوری دیگر اقامت می‌کنند از پاییده شدن و افتادن زیر نگاه سرویس اطلاعاتی آن کشور میزبان بیرون نیستند. بنابراین، احزاب و افرادی سیاسی که خصوصاً در دوران جنگ سرد از کشور خود خارج شده‌اند، بی‌گمان و دست کم، دو سازمان اطلاعاتی یکی از کشور متبوعشان و دیگری از کشور میزبانشان، به مراقبت از آنان پرداخته‌اند و آنها را پاییده‌اند. سازمان‌های اطلاعاتی، اخبار مورد نیاز خود را به روش‌های آشکار و پنهان کسب می‌کنند. و یکی از روش‌های پنهانی برای جمع‌آوری اطلاعات، استخدام منبع و یا

خبرچین از میان اعضای گروه‌هاست. حزب توده که این مقاله از آن سخن خواهد گفت در دورانی که بیشتر اعضای اصلی اش خارج از ایران بودند همزمان، توجه سرویس‌های مخفی ساواک و اشنازی را برانگیخت. بی‌تردید کا.گ.ب هم سازمان اطلاعاتی قدرتمندی بود و اخبار و اطلاعات فراوانی از حزب توده گرد آورده است که اینک در دسترس همه نیست.

در این مقاله می‌کوشیم تا اخبار و گزارش‌های اشنازی (سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی) و ساواک، درباره حزب توده و مربوط به زمانی را بررسی کنیم که این حزب در آلمان شرقی مستقر بود.

در سوم شهریور سال ۱۳۲۰ خورشیدی، ارتش متفقین که درگیر جنگی خانمانسوز بود، وارد خاک ایران شد. رضا شاه پس از ۱۶ سال خودکامگی، ناگزیر، به نفع پسر خود از سلطنت کناره گرفت. نسیمی از آزادی در کشور وزید و سرکوب مخالفان تا چندی برچیده شد. افراد و سازمان‌های سیاسی دوباره جان گرفتند. حزب توده نیز در امتداد حزب کمونیست ایران و با استفاده از تجارب آن در مهرماه همان سال، به دست یاران دکتر تقی ارانی تأسیس شد که بیشترشان به تازگی از زندان آزاد شده بودند. چون تأسیس حزبی کمونیستی، بی‌نظر موافق کمیترن (انترناسیونال کمونیستی) شدنی نبود ایرج اسکندری و عبدالحسین نوشین برای این کار به بخش بازرگانی سفارت شوروی رفتند و کسب اجازه کردند و چند روز بعد هم، روس‌ها نظر موافق خود را برای تأسیس حزب توده اعلام کردند.^۲

نخستین جلسه رسمی حزب توده، با نظارت نماینده رسمی سفارت شوروی در تهران به تاریخ دهم مهرماه ۱۳۲۰ هجری شمسی و در منزل سلیمان میرزا اسکندری تشکیل شد. کیانوری نام این نماینده سفارت را «علی اوف» ذکر کرده ولی در اسناد موجود، از او به نام «حمید اوف» یاد شده است.^۳

حزب توده از هنگام تأسیس تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ آزادانه به فعالیت پرداخت و حتی پس از ترور نافرجام شاه در نیمه بهمن سال ۱۳۲۷ که این حزب به مشارکت در آن متهم بود و برخی رهبران بدین سبب دستگیر و محاکمه شدند و فعالیت حزب غیرقانونی اعلام شد، همچنان در عرصه سیاست فعال بود. کارنامه حزب توده در طول دوازده سال فعالیت، بسیار تیره بود. تبعیت چشم بسته از اتحاد شوروی، حزب را به گرفتن مواضعی ضدملی سوق می‌داد. دفاع از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، حمایت از تشکیل فرقه دموکرات در آذربایجان و دولت مستعجل آن و ایفای نقشی مخرب در جریان ملی شدن صنعت نفت، آسیب‌های جبران‌ناپذیری به جایگاه ملی حزب زد. آنگونه که اسکندری می‌گوید: «شکست آذربایجان ضربه مهلکی به حزب وارد آورده بود»^۴ و کیانوری نیز تأثیر شکست فرقه، بر حزب را «فوق‌العاده سنگین» ارزیابی می‌کند.^۵

پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ فعالیت حزب توده در ایران رو به افول نهاد. از میان پنج تن باقی مانده اعضای کمیته مرکزی حزب که موفق به فرار از کشور نگشتند، سه تن دستگیر شدند و نورالدین کیانوری و حسین جودت که مخفی بودند در سال ۱۳۳۴ توانستند ایران را ترک گفته راهی اتحاد جماهیر شوروی شوند. اما مناسبات رو به گسترش اتحاد شوروی با رژیم ایران، فضا را برای استقرار و فعالیت حزب توده در آن کشور تنگ کرد. به پیشنهاد مقامات شوروی، توده‌ای‌ها در سال‌های ۷-۱۳۳۶ به آلمان شرقی نقل مکان کردند و فعالیت خود را بار دیگر در آنجا از سر گرفتند.

از استقرار حزبی‌ها در آلمان زمانی نگذشته بود که نمایندگی ساواک در آلمان غربی، حسین یزدی را جلب همکاری کرد. وی فرزند دکتر مرتضی یزدی بود، که از رهبران حزب توده است و در اسفند سال ۱۳۳۳ دستگیر شده و با درخواست عفو، از خطر اعدام رهیده بود و با یک درجه تخفیف، دوران محکومیت خود را سپری می‌کرد.

ماجرا این بود که حسین یزدی در آلمان غربی به سفارت ایران رفت و به همکاری با ساواک تن داد و سبب آن نیز نفرتی بود که وی از رهبران حزب و مشخصاً از کیانوری داشت. گرچه حسین یزدی و برادرش فریدون پس از کودتای ۲۸ مرداد با امکانات حزب توده راهی آلمان شرقی شدند تا در آنجا به تحصیل خود ادامه دهند ولی حس نفرتی که دریافت یک نامه از پدر در حسین برانگیخته بود، وی را به انتقام‌جویی کشاند. مرتضی یزدی در این نامه، کیانوری را مسبب دستگیری خود معرفی کرده بود. از نحوه ارسال این نامه به خارج از زندان اطلاعی در دست نیست اما در اسناد ساواک آمده است که خانم پورخاقانی در ملاقات با مرتضی یزدی نامه‌هایی از او دریافت می‌کرد و به خارج از زندان می‌برد.^۶

همکاری حسین یزدی با ساواک، فرصت گرانبهایی در اختیار ساواک نهاد و آن سرویس توانست بر اساس مدارکی که حسین در اختیارش می‌گذاشت بیش از نود نفر از اعضای سازمان ایالتی اصفهان را دستگیر کند.^۷ همکاری او تا زمان بازداشت وی به دست سرویس اشتازی در آبان ماه سال ۱۳۴۰ ادامه می‌یابد. یزدی در آخرین اقدام خود به گاو صندوق منزل رضا رادمنش دبیر اول حزب دستبرد زد و مدارک موجود را به آلمان غربی منتقل کرد. او که شب حادثه در منزل رادمنش بسر برده بود مظنون اصلی شناخته شد. بنابراین، هنگام بازگشت به آلمان شرقی، پلیس سیاسی آن کشور وی را دستگیر کرد. اما با دستگیری حسین و فریدون یزدی، وقفه‌ای در دسترسی ساواک به اخبار مربوط به حزب توده در آلمان شرقی ایجاد نشد. بلکه تا آخرین سال‌های اقامت این حزب در آن کشور تداوم یافت. از تعداد و هویت دیگر منابع ساواک در حزب توده اسناد بیشتری منتشر نشده است. البته کیانوری از محمد عاصمی، حسن نظری و

شهنواز اعلامی به عنوان دیگر منابع ساواک یاد می‌کند. درباره زمان آغاز همکاری عاصمی و نظری با ساواک، هنوز سندی ندیده‌ام ولی شهنواز اعلامی همکاری خود را از اوایل دهه پنجاه آغاز کرده است بنابراین نمی‌دانیم که در حفاصل دستگیری حسین یزدی تا شروع همکاری اعلامی، اخبار ساواک از درون حزب چگونه تأمین می‌شد.

اخبار و گزارش‌هایی که منابع، به ساواک داده‌اند موضوعاتی مختلف را در بر می‌گیرد. بیوگرافی اعضا، اختلافات و رقابت‌های درون‌حزبی، سفرها، پلنوم‌ها و ویژگی‌های فردی، از چیزهای مورد توجه منابع بود.

گرچه نمی‌توان این اخبار و گزارش‌ها را از شائبه خصومت‌ورزی نویسندگانش تهی دانست ولی روی هم رفته اطلاعات مفیدی را به دست می‌دهند.

پس از مستقر شدن اعضای کمیته مرکزی حزب توده در آلمان شرقی، حزب توده تصمیم گرفت که برای برقراری ارتباط با جامعه ایران و رساندن پیام‌ها و دیدگاه‌های خود، یک ایستگاه رادیویی دائر کند. مقدمات این امر پیش از آن، در دیدار رضا رادمنش دبیر اول حزب با «والتر اولبریش» دبیر اول حزب واحد سوسیالیست آلمان، پاییز ۱۳۳۵ در چین فراهم آمده بود. در نشست‌هایی که دبیرخانه حزب واحد سوسیالیست آلمان در فوریه ۱۹۵۷ برابر با اسفند ۱۳۳۶ برگزار کرد «با فراهم آوردن برنامه‌ای به زبان فارسی در رادیوی جمهوری دموکراتیک آلمان» موافقت شد.^۸ بر اساس این مصوبه، رادیو پیک ایران، کار خود را آغاز کرد اما کیانوری می‌گوید «در آذر ماه سال ۱۳۳۶ رادیوی پیک ایران از برلین آغاز به کار کرد».^۹

به عبارت دیگر، چند ماه پیش از آن که دبیرخانه حزب واحد سوسیالیست آلمان موافقت خود را با فراهم آوردن برنامه‌ای به زبان فارسی در رادیوی جمهوری دموکراتیک آلمان اعلام و «جنبه تکنیکی» آن را «دایره سیاست خارجی و دایره تبلیغات»^{۱۰} بررسی کرده باشد، رادیو پیک ایران، آغاز به کار کرده بود.

در اسناد ساواک نیز زمان تأسیس این رادیو، به چشم نمی‌خورد. در گزارشی که سال ۴۶ درباره داوود نوروزی ارائه شده، نوشته‌اند که گفتارهای رادیو پیک از سال ۳۶ زیر نظر او تنظیم می‌گردید.^{۱۱} دو سال پس از شروع به کار رادیو، در مذاکراتی که هیأت اجرائیه حزب توده با مقامات آلمان شرقی داشت، توافق شد که «مدت اجرای برنامه فارسی برلین تحت عنوان پیک ایران از ۳۰ دقیقه به ۵۵ دقیقه افزایش یابد. از این مدت ۴۵ دقیقه به زبان فارسی و ده دقیقه به زبان ترکی اختصاص داده شده»^{۱۲} این گزارش می‌افزاید که نویسندگان برنامه‌های رادیو، داوود نوروزی و منوچهر بهزادی و یک نفر دیگر به نام شفایی هستند.

استقرار رادیو در آلمان شرقی چهار سال دوام داشت. پس از آن، کمیته مرکزی تصمیم

می‌گیرد که رادیو را به کشور دیگری منتقل کند. به گفته منبع ساواک:

چون صدای رادیو پیک ایران که در لایپزیک می‌باشد به خوبی به ایران نمی‌رسد کمیته مرکزی حزب منحل توده تصمیم گرفته که مرکز رادیو را به بلغارستان منتقل نموده و برنامه‌های خود را از آنجا پخش نماید و برای اجرای این امر از طرف کمیته مرکزی به ایرج اسکندری مأموریت داده شد که به بلغارستان رفته و ترتیب پخش برنامه‌های رادیو مزبور را بدهد. روی این اصل ایرج اسکندری به بلغارستان مسافرت و چند روز است که رادیوی مزبور ساعت چهار بعد از ظهر هر روز روی موج ۱۹ و ۲۵ برنامه‌ای به زبان فارسی اجرا می‌نماید و قرار است پس از شناخته شدن این رادیو، برنامه رادیو پیک ایران که از لایپزیک منتشر می‌شود تعطیل گردد.^{۱۳}

آشکار است که نرسیدن صدای رادیو پیک به ایران فقط بهانه‌ای برای تعطیلی آن در آلمان شرقی بوده است. علت اصلی را باید در روابط رو به گسترش آن کشور با دولت ایران جستجو کرد.

برای راه‌اندازی این رادیو، مأموریتی از طرف حزب به داوود نوروزی و حسن خاشع داده شد تا به بلغارستان بروند ولی آنان ترجیح می‌دادند که به علت بالاتر بودن سطح رفاه در آلمان، به نسبت دیگر کشورهای سوسیالیستی، در آن کشور بمانند.

به موجب گزارش منبع ساواک با نام مستعار هوشنگی:

در اوایل تابستان سال ۱۹۶۰ کاظم ندیم، مسئول حوزه حزبی صوفیه، به اعضای حوزه اطلاع داد که در یک جلسه فوق‌العاده شرکت نمایند در این جلسه ایرج اسکندری درباره تصمیم هیأت دبیران حزب مبنی بر انتقال رادیو پیک ایران از لایپزیک به صوفیه و اینکه کارکنان رادیوی مزبور را شرکت‌کنندگان در جلسه تشکیل خواهند داد. ... صحبت نمود.^{۱۴}

در این گزارش اسامی پانزده تن از کارکنان و مسئولین رادیو ذکر شده است و حمید صفری را به عنوان «مدیر داخلی و رئیس هیأت تحریریه» معرفی کرده است. گزارشگر می‌افزاید: «کارکنان ایرانی رادیو پیک از تسهیلات فراوانی از جمله معافیت از مالیات، حقوق زیاد، استفاده از استراحتگاه‌های حزبی و دولتی، اتومبیل و گردش‌های دسته جمعی چند روزه برخوردار می‌باشند».

پس از آنکه رادیو راه‌اندازی می‌شود، منبع دیگر ساواک با نام مستعار افراشته گزارش می‌دهد که «از دیروز از بلغارستان برنامه جدید فارسی افتتاح شد. برای افتتاح و سازمان دادن این رادیو ایرج اسکندری روانه بلغارستان شده بود و او هنوز در آنجاست... قضیه پیک ایران را از روستا شنیدم و گویا با ایجاد رادیوی بلغارستان می‌خواهند رادیوی پیک ایران را کم از میان بردارند»^{۱۵} گزارش‌دهنده می‌افزاید «راجع به اداره کردن آن رادیو با نوروزی و خاشع صحبت شد و هیچکدام آنان حاضر نشدند که آلمان را ول کنند و به سوی بلغارستان راه بیفتند. حضرات هم از این بابت دلخور شدند و به آنان گفتند که شما که نمی‌خواهید بروید

به بلغارستان چطور حاضرید روزگاری به ایران بازگردید. حالا چون نگهداری دو تا رادیو کار پرخرج و بی‌معنی است قرار شد که صبر شود تا رادیوی بلغار کمی معروف شود و بعداً پیک ایران تعطیل گردد.^{۱۶}

سرانجام رادیو پیک ایران از آلمان شرقی به بلغارستان منتقل شد. حمید صفری مدیر داخلی و رئیس هیأت تحریریه رادیو بود. محمد پورهرمان، داوود نوروزی، منوچهر بهزادی، کاظم ندیم، علی گلاویز و تعدادی دیگر نیز نویسندگان و گویندگان رادیو بودند.

هزینه‌های زیاد رادیو و دادن امتیازات ویژه به کارکنان آن، بر دولت بلغارستان سنگین می‌آمد از این رو آن دولت همواره مترصد بود که رادیو را تعطیل کند. پس از گذشت شش سال، در دیدار حمید صفری با تالاف، یکی از مسئولان حزب کمونیست بلغارستان، به تاریخ سوم فوریه ۱۹۶۷م (چهاردهم بهمن ۱۳۴۶) تالاف به صفری پیشنهاد می‌کند که «رادیو را به جمهوری سوسیالیستی مغولستان انتقال دهند».^{۱۷} پیشنهاد بلغارها، نگرانی حزب توده را برانگیخت. از این رو مدتی بعد رضا رادمش با ژیکوف دبیرکل حزب کمونیست بلغارستان ملاقات و او را از برچیدن رادیو منصرف کرد «رفیق ژیکوف با پیشنهاد [ما] مبنی بر موکول کردن تصمیم [قطعی] درباره سرنوشت رادیو] به نشستی میان حزب توده، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، حزب کمونیست بلغارستان و حزب واحد سوسیالیست آلمان موافقت کرد».^{۱۸} برغم موافقت مقامات بلغار برای ادامه یافتن کار رادیو در خاک این کشور، باز هم نگرانی از تعطیل شدن آن، همواره بر سر حزب سنگینی می‌کرد.

منبع ۴۹۲۶ ساواک گزارش می‌کند: «احسان طبری به مظفری گفته که قرار است در آینده در یوگسلاوی، رادیو برنامه‌هایی به زبان فارسی پخش نماید» منبع یاد شده می‌افزاید:

دولت بلغارستان به علت روابط حسنه‌ای که با ایران دارد و ضمناً مخارج کمرشکن رادیوی پیک ایران، بی‌میل نیست که صدای رادیوی پیک ایران را خاموش نماید. از این لحاظ، روس‌ها و بلغارها با یوگسلاوی‌ها وارد مذاکره گردیده‌اند که رادیوی پیک ایران را تغییر محل و خاموش سازند.^{۱۹}

به ادعای ساواک، تحت فشار گذاشتن حزب برای انتقال رادیو از خاک بلغارستان به محل دیگر در سال ۱۳۴۵ «به علت بسط روابط سیاسی و اقتصادی» دولت آن کشور با ایران بوده است و چون آلمان‌ها نیز با فعالیت مجدد رادیو در کشور خود موافق نبودند «بدین جهت، توده‌ای‌ها به منظور تأسیس رادیو پیک در سوریه به دولت آن کشور مراجعه کردند، دولت سوریه نیز با این امر موافقت ننموده»^{۲۰} این گزارش ساواک، بر پایه خبری است که منبع کد ۶۲۰ آن سازمان در اختیار ساواک قرار داد. او در خبر خود آورده بود:

رضا رادمش دبیر حزب منحل توده در حدود دو ماه قبل به اتفاق ناصر صارمی استوار سابق

نیروی هوایی به لبنان و سوریه مسافرت نموده است. علت این مسافرت عبارت بوده از اینکه توده‌ای‌ها در نظر دارند رادیو پیک ایران را از بلغارستان به سوریه منتقل نمایند چون گویا در اثر بسط روابط سیاسی و اقتصادی ایران با کشور بلغارستان، دیگر بلغاری‌ها حاضر نیستند بیشتر رادیو پیک ایران را در کشور خود تحمل نمایند.^{۲۱}

خبر مسافرت رادمنش و صارمی به سوریه برای انتقال رادیو به آن کشور را، دیگر منابع ساواک نیز گزارش کردند. منبع کد ۳۹۸ اظهار می‌دارد: «دکتر رضا رادمنش چهار ماه قبل به لبنان و سوریه برای تغییر محل رادیو پیک ایران مسافرت کرده و با مقامات سوریه نیز صحبت نموده.»^{۲۲} بابک امیرخسروی نیز به فردی که هویت او روشن نیست «اظهار نموده بلغارها زمزمه کرده‌اند که باید رادیو پیک ایران از صوفیا به جای دیگر نقل مکان دهد، سران حزب از طریق شوروی‌ها اقدام کرده‌اند که بلغارستان از این اقدام صرفنظر نماید.»^{۲۳}

با اقداماتی که صورت گرفت رادیو برای مدتی دیگر در بلغارستان به کار خود ادامه داد اما سرانجام رادیو پیک ایران در نیمه دوم سال ۵۵ از سوی دولت بلغارستان تعطیل شد. کیانوری که تصور می‌کرد حزب توده بار دیگر و به کمک روس‌ها خواهد توانست رادیو را فعال کند، در یک گفتگوی تلفنی «اظهار داشته صدای رادیو مورد نظر موقتاً و به علت فنی قطع گردیده و به زودی پخش برنامه‌ها از رادیو مذکور آغاز خواهد شد.»^{۲۴}

آنگونه که مظفر فیروز اظهار داشته، این اقدام بلغارها «بدون اطلاع کمیته مرکزی و دبیر اول حزب صورت گرفته و هیچگونه توضیح صحیحی نیز در این مورد به آنان داده نشده است.»^{۲۵} منبع اشتازی در حزب توده با نام مستعار رضا، نیز بر بی‌اطلاع بودن کمیته مرکزی حزب از تصمیم مسئولان حزب کمونیست بلغارستان برای تعطیل کردن رادیو تأکید دارد. حزب آلت دستی بود که حتی درباره مسائل مربوط به خودش نیز، طرف مشورت شوروی قرار نمی‌گرفت. تصمیم را آنها می‌گرفتند و خودشان نیز اجرا می‌کردند. چنانکه در جریان شکست فرقه آذربایجان که با توافق روس‌ها همراه بود، حزب از این تصمیم بی‌اطلاع ماند. کیانوری می‌نویسد: «حزب به تمام معنا و تا دقیقه آخر از فرقه حمایت کرد و باز بدون اطلاع حزب، این عقب‌نشینی انجام گرفت. بدون اینکه حزب اطلاع داشته باشد و خود را آماده کند.»^{۲۶} این بار نیز، تصمیم تعطیل کردن رادیو، به اطلاع حزب نرسید و حزب چاره‌ای جز تمکین نداشت.

رضا، همچون منبع کد ۶۲۰ ساواک، این تصمیم بلغارستان را به بسط روابط سیاسی و اقتصادی آن کشور با ایران مربوط می‌داند. رضا می‌افزاید تعطیلی رادیو به «مشاجره لفظی ناخوشایندی میان برخی از اعضای هیأت تحریریه رادیو و مسئولان حزب کمونیست انجامید.»^{۲۷}

نورالدین کیانوری که سال‌ها در انتظار دبیر اولی حزب بود، سعی کرد از تعطیلی رادیو

لغزشگاهی ساخته و پای اسکندری را به آن بلغزاند که اکنون دبیر اول حزب بود تا شاید خود جانشین وی شود. او بدین غرض از اسکندری خواست تا به مسکو و صوفیه رفته و به این اقدام اعتراض کند اما اسکندری این پیشنهاد کیانوری را نپذیرفت زیرا آن را «توطئه کیانوری علیه خود می‌دانست»^{۲۸} چون اعتراض به مسکو می‌توانست عواقب ناگواری برای دبیر اول حزب در پی داشته باشد.

قاسم نورمحمدی که اسناد سازمان امنیت آلمان شرقی اشتازی را مطالعه و بررسی کرده است از چند منبع ایرانی این سازمان نام می‌برد که دو تن از آنان به نام‌های مستعار چارلی و رضا از اعضای برجسته حزب توده بوده‌اند که «هم اطلاعات دست اولی در مورد حزب توده به دست می‌دهند و هم حجم قابل توجهی گزارش از خود بر جای گذاشته‌اند».^{۲۹} متأسفانه ایشان از این «اطلاعات دست اول» و «حجم قابل توجه» آن، کمتر چیزی نوشته است.

آقای نورمحمدی تلاشی برای شناختن هویت چارلی و رضا نکرده و آن را به عهده حدس و گمان خوانندگان سپرده است ولی با مشخصاتی که از رضا بدست داده، بر اساس قرائن می‌توان حدس زد که رضا، نام مستعار امیر شفا بوده است.

نورمحمدی با استفاده از اسناد اشتازی، او را چنین معرفی می‌کند

رضا پس از کودتا و با فروپاشی سازمان افسران حزب توده ایران، در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴) به ناچار جلای وطن می‌کند، ابتدا در چکسلواکی اقامت می‌گزیند و از سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) در جمهوری دموکراتیک آلمان پناهنده می‌شود... رضا در ابتدای ورود خود به آلمان شرقی با یاری رادمنش، دبیر اول وقت حزب توده، در دبیرخانه حزب توده در شهر لایپزیک شروع به کار می‌کند. درست یا نادرست به رضا آلودگی‌های مالی نسبت می‌دهند و او را در غیاب حامی‌اش، رادمنش، از دبیرخانه حزب توده اخراج می‌کنند. او اخراج خود را ناشی از توطئه فراکسیون کامبخش - کیانوری می‌داند و معتقد است که این توطئه تنها با عدم حضور رادمنش در شهر لایپزیک امکان‌پذیر بوده است.^{۳۰}

منبع ساواک در معرفی امیر شفا بخش می‌نویسد:

بعد از فرار از ایران مدتی مقیم پراگ شد و از سال ۱۹۵۸ به لایپزیک رفت و در دفتر هیأت اجراییه کمیته مرکزی حزب منحل توده کار می‌کرد و متصدی کارهای دفتری و توزیع بود و به جمع‌آوری حق عضویت از افراد و پرداخت پول به دانشجویان ایرانی نیز اشتغال داشت. اواخر سال ۱۹۶۲ به تحریک کیانوری و کامبخش برایش پرونده‌ای ساختند که گویا مقداری حیف و میل نموده و در غیاب رادمنش وی را از حزب و از دفتر مزبور اخراج کردند. سپتامبر ۱۹۶۳ مجدداً کار او درست شد و در دانشگاه، دوره اقتصاد را به پایان رسانید و

حالا مشغول گذراندن رساله خود درباره کشاورزی ایران می‌باشد.^{۳۱}

آشکار است که این ویژگی‌های رضا با امیر شفابخش منطبق است. اخبار و اطلاعاتی که چارلی و رضا در اختیار اشتازی قرار می‌دادند فراتر از مسائل حزبی بود و دامنه آن به ایرانیان غیر حزبی نیز گسترش می‌یافت. بخش اندکی از گزارش‌های آن دو، به اختلافات درون حزب مربوط است، یعنی همان موضوعی که منابع ساواک با تفصیل بیشتری در قیاس با آنچه که از چارلی و رضا انتشار یافته، گزارش کرده‌اند.

حزب توده از همان آغاز تأسیس درگیر اختلافات جدی بود. بخشی از این اختلافات، به دوران پیش از تأسیس حزب برمی‌گشت و از گروه موسوم به پنجاه و سه نفر به ارث مانده بود. چنانکه خواهیم دید، علت دستگیری اعضای گروه، یکی از اختلاف‌هایی بود که سایه‌اش همیشه بر سر حزب افتاده بود. کیانوری، مؤسسین حزب را به چهار گروه تقسیم می‌کند و یک گروه از آنها را یا «به کلی فاسد» و یا جاه طلب معرفی می‌کند. مشرب‌های مختلف این پایه‌گذاران حزب، در کنار نوع موضعگیری آنان در برابر رویدادها، به اختلافات درون حزبی دامن می‌زد. تمام سرکردگان حزب توده که خاطرات خود را به نگارش درآورده‌اند شرحی دراز دامن از این ماجرا گفته‌اند. این اختلافات در محیط بسته و بی‌تحرك حزب در آلمان شرقی رو به فزونی نهاد.

اولین اخبار اختلاف‌های درونی حزب توده، در اسناد سال ۱۳۴۳ ساواک آمده است. منبع ساواک با شماره رمز ۶۴۶ گزارش می‌دهد که در بین اعضای کمیته مرکزی، درباره نحوه مبارزه در ایران اختلافات شدیدی وجود دارد. رادمنش طرفدار مبارزه آرام و حزبی است ولی کامبخش و کیانوری طرفدار مبارزه پارتیزانی‌اند. این منبع ادعا کرده چنانچه به تشکیلات تهران حزب ضربه وارد گردد آنگاه «تز کامبخش و کیانوری به مورد عمل در خواهد آمد»^{۳۲}

باید توجه داشت که منبع یاد شده ساواک «عباسعلی شهریاری» است که آن زمان در رأس تشکیلات تهران حزب بود. شهریاری مورد اعتماد مطلق رادمنش بود و در ملاقات‌هایی که گهگاه با یکدیگر داشتند، شهریاری از اختلافات درون حزب آگاه می‌گردید. شاید او به خاطر حفظ موقعیت خود تلاش کرده که با این خبر، ساواک را از جمع کردن تشکیلات تهران برحذر دارد. البته از اشتیاق کیانوری برای کار پارتیزانی در ایران خبر داریم به طوری که در جریان پلنوم یازدهم حزب توده در دی ماه ۱۳۴۳ ایرج اسکندری برای جلب نظر کیانوری به وی وعده داد که در صورت صعود به دبیر اولی، وی را «در کار شعبه ایران و تدارک عملیات پارتیزانی شرکت مؤثر خواهد داد»^{۳۳}

گزارش دیگری در همین سال از منبعی با نام مستعار حمید، به دست ساواک رسیده است

او گزارش می‌دهد:

گویا رضا روستا اخیراً مدارکی به دست آورده که در آن ثابت شده که کامبخش به دکتر تقی ارانی خیانت کرده و باعث کشته شدن دکتر تقی ارانی شده است و روستا می‌خواهد این مدارک را به پلنوم ارائه کند و باعث شود که کامبخش را از حزب بیرون کنند.^{۳۴}

تاریخ خبر، بهمن ماه سال ۴۳ یعنی نزدیک به سه سال پس از پلنوم دهم حزب مربوط است که طی آن رضا روستا به خاطر برکشیدن حسین یزدی «تویخ» شد. رضا روستا عضو کمیته مرکزی حزب و دبیر «شورای متحده کارگران و زحمتکشان ایران» بود بنابراین با محافل کارگری و سندیکایی، ارتباطات گسترده‌ای داشت. روستا در سال ۱۳۲۷ از ایران خارج شد و مدت‌ها در شوروی بود و سپس در سال ۱۳۳۹ به آلمان شرقی رفت. روستا به خاطر روابطش با محافل کارگری، حسین یزدی را که پدرش دوست قدیمی او بود، به عنوان منشی و مترجم به کار گرفت. البته پس از افشای همکاری حسین یزدی با ساواک و پیش از برگزاری پلنوم دهم، روستا در اقدامی پیش‌دستانه، با نامه‌ای به پاناماریف، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، رهبری حزب توده را به باد انتقاد و ناسزا گرفت. او در این نامه می‌نویسد:

کیانوری در پلنوم چهارم کوشش کرد که شوهر خواهرش [کامبخش] را نه تنها به عضویت کمیته اجرایی درآورد، بلکه حتی به مقام دبیری منصوب کند هرچند که او آگاه بود که کامبخش ده‌ها کمونیست را لو داده است. به اعتبار کوشش‌های او [کیانوری] بود که کامبخش واقعاً به دبیری حزب ما رسید. این امر ننگی برای حزب است. دکتر ارانی اما در زندان، خیانت کامبخش را دقیقاً به من گزارش داد.^{۳۵}

می‌دانیم که نقش کامبخش در دستگیری ارانی و گروه موسوم به ۵۳ نفر از همان آغاز دستگیری آنان، محل مناقشه و اختلاف بود. پس از دستگیر شدن افراد، کامبخش در زندان رفتاری داشت که همگان، تقی ارانی را باعث دستگیری خود می‌پنداشتند اما در جریان پرونده‌خوانی متهمین برای تنظیم دفاعیات، آشکار گردید که کامبخش چنین نقشی بازی کرده است. پژوهش‌های آقای حسین فرزانه نیز که با عنوان «پرونده پنجاه و سه نفر» انتشار یافته ثابت می‌کند که عبدالصمد کامبخش عامل اصلی ضربه به ارانی و گروه او، بوده است.

در پلنوم چهاردهم، هنگامی که کامبخش لبه تیز حملات خود را متوجه رادمنش ساخت و او را، به پیش بردن «خط ضدشوروی در حزب» متهم ساخت، رادمنش در سخنرانی «مدارکی ارائه کرد که بر اساس آن، او [کامبخش] در دوران فعالیت خود برای حزب در ایران با پلیس ایران همکاری کرده و در زندان، همه اعضای حزب را که می‌شناخت به پلیس معرفی کرد».^{۳۶} رضا که این خبر را در اختیار اشتنازی قرار داده است به محتوای این مدارک هیچ اشاره‌ای ندارد

یک حزب از دو نگاه

و نیز شاید آقای نورمحمدی در نوشته‌های خود از آن استفاده نکرده ولی آیا این همان مدارکی است که روستا نیز می‌خواسته آن را علیه کامبخش افشا کند؟ نمی‌دانیم که آیا روستا، چنان که تهدید کرده بود، در این باره اسنادی را به پلنوم ارائه کرده است یا خیر؟ اما توصیف منبع ساواک از وضعیت کمیته مرکزی حزب توده، خواندنی است. او می‌نویسد: به طور کلی وضع کمیته مرکزی خیلی عجیب است هیچکدام نسبت به دیگری خوب نیستند مثلاً رادمش از روستا خیلی بدش می‌آید ولی می‌ترسد که اگر روستا نباشد دیگران حساب او را برسند.^{۳۷}

روستا در ماجرای حسین یزدی نه تنها رادمش را «مقصر اصلی» بلکه او را ناتوان در رهبری حزب، ترسو، فاقد ابتکار، ناهوشیار و خرده بورژوا معرفی کرده بود.^{۳۸} روستا که خود را شایسته دبیر اولی حزب می‌شمرد «به همه اعضای کمیته مرکزی مخصوصاً به کامبخش، کیانوری و رادمش فحش می‌داد و ایشان را خائن می‌دانست»^{۳۹}



حسین یزدی در زندان باوتسن

برغم این باور روستا که حتما در موضع گیری‌های علنی او بر ضد رادمش بازتاب می‌یافت اما رادمش از ترس دیگران، همچنان او را در کمیته مرکزی تحمل می‌کرد. گفتیم که حمید وضع کمیته مرکزی را برای ساواک، عجیب توصیف می‌کند و می‌گوید که هیچکدام با دیگری خوب نیست. شاید عجیب بودن این وضع را بتوان در گزارش یکی دیگر از منابع ساواک نیز مشاهده کرد. «یکی از ایرانیانی که از شرق به غرب آمده» در گزارش نسبتاً طولانی خود می‌نویسد:

در پلنوم چهارم کمیته مرکزی، وجود دو گروه اپوزیسیون و گروه مسلط، تصریح گردید که گروه مسلط شامل رادمش، ایرج اسکندری، دکتر حسین جودت، دکتر مرتضی یزدی، دکتر محمد بهرامی، رضا روستا، محمود بقراطی، دکتر فریدون کشاورز و بابازاده بوده و گروه اپوزیسیون نیز شامل کامبخش، کیانوری، احمد قاسمی، دکتر فروتن، علی امیرخیزی، آرداشس آوانسیان و صمد حکیمی بوده است و دو تن احسان طبری و عبدالحسین نوشین، خود را برکنار از این دو گروه می‌نامیده‌اند ولی در عین حال، نوشین به کیانوری و قاسمی نظر منفی داشته است. در بین این گروه نیز اختلاف نظرهایی وجود داشته است مثلاً کیانوری و قاسمی در عین اینکه در مقابل گروه رادمش همکاری داشتند، با یکدیگر موافق نبوده‌اند و با اینکه ایرج اسکندری در عین مخالفت با گروه کامبخش و کیانوری می‌خواست رادمش را از دبیر اولی حزب برکنار کند و در پلنوم یازدهم، خود جای آنها را بگیرد. در پلنوم هفتم حزب که وحدت با فرقه دمکرات مطرح بود گروه رادمش امیدوار بودند که از طریق وارد کردن نمایندگان فرقه، اکثریت را در دست خود بگیرند، به این جهت آنها موافق داخل کردن اعضای جدید از حزب توده به کمیته مرکزی نبودند ولی گروه کامبخش و کیانوری طرفدار جدی این امر بودند و می‌خواستند اعضای جدید طرفدار خود را وارد کمیته مرکزی کنند و موازنه را حفظ نمایند. پلنوم یازدهم با موفقیت گروه رادمش پایان یافت، بدین معنی که ایرج اسکندری را که سودای رهبری در سر داشت کوبیدند و سر جای خود نشاندند و ضمناً با اخراج احمد قاسمی و دکتر فروتن و کنار ماندن عباس سفایی، اکثریت در دست آنان افتاد. در این جریان بخصوص آنها برای خراب کردن گروه کامبخش نزد شوروی‌ها استفاده کردند و آنها را طرفدار نظریات چین نامیدند. در این گیر و دار تغییرات کوچکی هم رخ داد، بدین معنی که بابازاده از گروه رادمش کناره گرفت ولی البته به کامبخش و کیانوری نیبوست. ضمناً غلام یحیی و دار و دسته‌اش، وزنه را داخل حزب، به نفع خود سنگین کردند و در این کار دکتر حسین جودت نقش اساسی را بر عهده داشته است. این گروه با شدت از نظریات تجزیه طلبانه فرقه دفاع می‌کند و مسئله حق تعیین مقدرات مردم آذربایجان را تا

سرحد جدایی مطرح می‌سازد و با آنها همکاری نزدیک دارد و حتی مدتی کاندید دبیر اولی حزب از طرف دارودسته غلام یحیی بوده است، منتها اربابها گویا به رادمنش هنوز مرحمت دارند و نگذاشتند که جودت، توفیقی در کار خود حاصل کند. ضمناً ایرج اسکندری از رادمنش تبعیت می‌کند ولی در پنهان، مخالف جدی اوست منتها به علت نفرت شدیدتری که نسبت به کامبخش و گروه او دارد ناگزیر به رادمنش نزدیک می‌شود و رادمنش که به نظر من زرنگ‌ترین و حیله‌گرتین افراد این کمیته مرکزی در تمام طول تاریخ موجودیت حزب توده است از انواع اختلافات به سود خود حداکثر استفاده را کرده و همچنان در موقعیت ممتازتری باقی مانده است. احسان طبری بطور کلی به هر دو طرف چشمک می‌زند و در این میانه خود را نگاه داشته و وسیله استفاده هر دو طرف می‌گردد.^{۴۰}

این منبع چنانکه خود در آغاز گزارش تصریح دارد، از پلنوم چهارم اطلاع زیادی نداشته است از این رو نام مرتضی یزدی و محمد بهرامی را نیز در میان شرکت‌کنندگان پلنوم آورده است در حالیکه این دو در زمان برگزاری پلنوم چهارم، در ایران زندانی بودند. کیانوری نیز تأیید می‌کند که در جریان پلنوم یازدهم، ایرج اسکندری خود را آماده کرده بود که با برکنار ساختن رادمنش، خود به دبیر اولی برگزیده شود. اسکندری حتی به کیانوری وعده داده بود که در صورت دستیابی به دبیر اولی، او را «در کار شعبه ایران و تدارک عملیات پارتیزانی شرکت مؤثر دهد»^{۴۱} در جریان پلنوم، اخراج قاسمی، فروتن و سغایی از سوی دانشیان به علت گرایشات چینی آنان مطرح شد. اسکندری که خود را نیازمند آرای آنان می‌دانست در آغاز، مخالفت می‌کند ولی آنگاه که فهمید اخراج آنان با نظر مقامات حزب کمونیست شوروی است، مخالفت خود را پس گرفت. در نتیجه «در پلنوم یازدهم با دست غلام یحیی و جودت از کمیته مرکزی» اخراج شدند.^{۴۲}

پلنوم یازدهم به علت مواجه شدن با فراکسیون «چینی» و اخراج آنان از حزب، موفق نشد که رادمنش را از دبیر اولی برکنار کند و این امر تا پلنوم چهاردهم به تعویق افتاد. در پلنوم سیزدهم که در آذرماه ۴۸ در شهر ورشو تشکیل شد، نفوذ ساواک در تشکیلات تهران حزب، محور مباحث بود.

در رأس تشکیلات تهران، عباسعلی شهریاری قرار داشت. شهریاری پس از دستگیری در مهر ماه سال ۴۲ از بهمن ماه همان سال منبع ساواک شده بود و در عین حال، اداره تشکیلات تهران را به عهده داشت. و پس از آنکه شوروی‌ها در پی دستگیر کردن یکی دیگر از منابع ساواک هنگام ورود به خاک شوروی، آگاه شدند که عباسعلی شهریاری منبع ساواک است، موضوع را به اطلاع رهبری حزب رساندند. اما رادمنش موضوع را جدی نمی‌گرفت و آن را

توطئه دانشجویان علیه خود می‌دانست. سرانجام با گذشت سه سال از نفوذ ساواک در تشکیلات تهران حزب توده، اردشیر آوانسیان و نورالدین کیانوری موضوع را در پلنوم سیزدهم مطرح کردند. پلنوم تا تعیین تکلیف رادمنش در پلنوم چهاردهم از وی سلب اختیارات کرد. در گزارش ساواک از این پلنوم خبری درباره این مسائل نیست اما در حد فاصل پلنوم‌های سیزدهم و چهاردهم، نمایندگی ساواک در آلمان به مرکز گزارش می‌دهد که شنیده می‌شود رضا رادمنش از کار برکنار و خانه‌نشین شده و کارها را ایرج اسکندری اداره می‌کند. عللی که در این گزارش برای برکناری رادمنش آمده یکی لو رفتن سازمان‌های حزب در ایران و ملاقات خودسرانه رادمنش با تیمور بختیار است.^{۴۳} چند روز بعد منبع کد ۴۳۸ ساواک گزارش می‌دهد که علت کنار گذاشتن رادمنش این بوده است «که وی به تنهایی کارهای مخفی حزب را در دست داشته و هیأت اجراییه کمترین دخالتی در کارها نمی‌کرده است»^{۴۴}

اما بی‌اطلاعی ساواک از مسائل درون حزب و برکناری رادمنش دیری نمی‌پایید. در اواخر مهرماه سال ۴۹ و پیش از برگزاری پلنوم چهاردهم، همان منبع ۴۳۸ به ساواک گزارش می‌کند «برکناری رضا رادمنش از دبیر اولی حزب منحل توده با گرفتاری نماینده حزب به دست روس‌ها و دور شدن تدریجی او از مواضع سیاسی شوروی‌ها نسبت به ایران ارتباط داشته است. خبر تازه‌تر حاکی است که دستگیری نماینده حزب به دست مأمورین سازمان امنیت شوروی مربوط به پنج سال قبل است و پس از گرفتاری، با اینکه موضوع کاملاً سری بوده و هیچ کس اطلاع نداشته معهداً نورالدین کیانوری در یکی از جلسات کمیته مرکزی آن را مطرح نموده و بر اساس پیشنهاد وی کمیسیونی مرکب از رضا رادمنش، غلام یحیی دانشجویان و نورالدین کیانوری تشکیل شد که به جریان رسیدگی نماید»^{۴۵}

می‌دانیم که «نماینده حزب» در این گزارش، همان روح‌الله ملایری است که در حقیقت منبع ساواک بود. او با هماهنگی ساواک اما به ظاهر مخفیانه و غیرمجاز وارد خاک شوروی شد. مرزداران شوروی که با شنود مکالمات ایران، هویت ساواکی او را دریافته بودند، به مجرد ورود، وی را دستگیر و بازجویی می‌کنند. ملایری مدعی می‌شود که فردی حزبی است و قصد دیدار رادمنش را دارد. ولی سرانجام اعتراف می‌کند که منبع ساواک است. همچنین اعتراف می‌کند که عباسعلی شهریاری مسئول تشکیلات تهران حزب هم منبع ساواک است.

در پلنوم چهاردهم که دی ماه ۴۹ برگزار شد، به اشاره شوروی‌ها، رادمنش رسماً از دبیر اولی برکنار و برغم تلاش‌های کامبخش برای جایگزینی کیانوری، اسکندری به جای وی دبیر اول شد و کامبخش نیز دبیر دوم حزب گردید.

پس از برکناری رادمنش، کیانوری که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید به او گفت:

«امروز بزرگ‌ترین جشن برای من است که تو را از دبیر اولی برکنار کرده‌اند و از کمیته مرکزی هم اخراج خواهی شد.»^{۴۶}

اخراج رادمنش از کمیته مرکزی، خواسته شماری از اعضای رهبری حزب بود. کیانوری بر این اخراج پای می‌فشرد و اصرار داشت که وی در همان پلنوم از کمیته مرکزی اخراج شود. اخراج رادمنش به یک کمیسیون سپرده شد تا در این باره تصمیم بگیرد. آنگونه که در منبع ۱۰۹۷ ساواک اظهار کرده «اعلامیه‌ای هم از طرف حزب در این باره منتشر شده که در چند روز آینده توزیع خواهد شد»^{۴۷} اما با وساطت مقامات حزب کمونیست شوروی و حزب سوسیالیست آلمان، از اخراج او صرف‌نظر شد. مارکوفسکی، مسئول شعبه بین‌المللی آلمان، به ایرج اسکندری گفت: «رفیق اسکندری، این موضوع اخراج رفیق رادمنش از کمیته مرکزی بنظر ما درست در نمی‌آید. خوب، این که رادمنش اشتباه کرده بود، او را برداشتید، مجازاتش کردید ولی دیگر چرا می‌خواهید از کمیته مرکزی پیرونش کنید؟»^{۴۸} زاگلا دین عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نیز همین سخن را با اسکندری مطرح کرد. در نتیجه اخراج رادمنش از کمیته مرکزی منتفی شد.

۲۵ رادمنش پس از برکناری، در انستیتو فیزیک لایپزیک به کار پرداخت و ماهیانه دوهزار مارک دریافت می‌کرد. اما چون از خیالش هم نگذشته بود که با وی چنین رفتاری کنند، به سختی درهم شکست. منبع ساواک مدت کوتاهی پس از عزل وی می‌نویسد: «وی حالش چندان خوب نیست و خیلی شکسته شده و شاید باز هم زخم معده ناراحتش کرده باشد.»^{۴۹}

رادمنش که دیگر بخت از او برگشته بود، بی‌مهری مطلق هم حزبی‌ها را نیز می‌دید. او در مدت کوتاهی دو بار به سختی بیمار و در بیمارستان بستری شد اما هیچ یک از حزبی‌ها به عیادتش نرفتند. او آزرده خاطر و با حالتی گریان به همسرش گفت «اینست نتیجه ۲۵ سال فعالیت به نفع حزب»^{۵۰}

منبع ساواک و منبع اشتازی از تصمیم رادمنش برای ترک آلمان شرقی و اقامت در فرانسه سخن می‌گویند. منبع اشتازی می‌گوید «اما آن چنان که در دبیرخانه حزب شایع است، گویا رفقای آلمانی با عزیمت رادمنش به فرانسه توافقی نداشتند.»^{۵۱}

منبع ساواک اظهار می‌دارد: «ولی مقامات شوروی از اینکه ممکن است مسائلی را در غرب مطرح نماید، با این تقاضا مخالفت و اسکندری و کیانوری، مسئله را به این شکل مطرح می‌نمایند که ممکن است در خارج از آلمان شرقی مورد تهدید و سوء قصد قرار گیرد، لذا اعلام می‌کنند مهاجرت وی به مصلحت حزب نیست.»^{۵۲}

رادمنش که از یک سو از اعضای حزبی که سال‌های طولانی دبیر اول آن بود نفرت داشت

و از دیگر سو خود را در اسارت آلمان شرقی می‌دیده تلاش کرد تا شاید راهی برای گریز بیابد. نمایندگی ساواک در آلمان شرقی به مرکز گزارش می‌دهد که مهین رادمنش همسر رضا رادمنش با سفارت تماس تلفنی گرفته و به نماینده ساواک اظهار داشته «دکتر رادمنش علاقه‌مند است با وی ملاقات به عمل آورد». مرکز با ملاقات رادمنش و نماینده ساواک مخالفت کرد ولی اعلام داشت «چنانچه رادمنش بخواهد می‌تواند به سفارت بیاید و با سفیر یا کنسول ملاقات کند».^{۵۳}

گرچه نه کامبخش و نه کیانوری جانشین رادمنش نشدند ولی تحولات درون حزب، به سود آنان رقم خورد. کیانوری که از پلنوم دهم، فعالیت در کمیته مرکزی را از کف داده بود بار دیگر به فعالیت در آنجا پرداخت و مسئولیت «شعبه تشکیلات کل» را پذیرفت. بازگشت کیانوری و آن نیز در چنین ستمی، به معنای تسلط کامل جناح کامبخش - کیانوری بر حزب بود. منبع ساواک با نام مستعار سیامک، این موضوع را به خوبی دریافت و هنوز چند ماه از این تغییر و تحولات نگذشته بود که گزارش کرد حزب در اختیار کامبخش و کیانوری است و اسکندری فقط به مسافرت و شرکت در جلسات احزاب برادر دلخوش است و در صورت مرگ کامبخش که پیر و فرتوت است قدرت، کاملاً در اختیار کیانوری قرار خواهد گرفت.^{۵۴}

قدرت گرفتن کیانوری نمی‌توانست مخالفت‌هایی را نیانگیزد. ناصر صارمی یکی از اعضای کمیته مرکزی و عضو تیم ترور خسرو روزبه، به فاصله کوتاهی آلمان شرقی را معترضانه ترک کرد و به آلمان غربی رفت. پلیس محلی نیز منزل او را در برلین شرقی مهر و موم کرد. نمایندگی ساواک گزارش می‌دهد:

وی نامه مفصلی علیه کیانوری و فعالیت‌های ماجراجویانه او به کمیته مرکزی حزب منحل‌ه توده نوشته و اظهار داشته است که با روی کار آمدن کیانوری، باقیمانده سازمان‌های حزب هم به سوی نابودی کشانده خواهد شد. گویا نامبرده گفته است که انتقال به غرب را برای مبارزه با رهبری تازه حزب به ویژه کیانوری پذیرفته است.^{۵۵}

کیانوری شخصیتی ماجراجو و اطلاعاتی داشت. او، شم اطلاعاتی خود را در خدمت اهداف سیاسی نهاده بود. منابع ساواک و اشتازی تحلیل همگونی درباره وی دارند. منبع ساواک می‌گوید: «کیانوری شخصاً آدم خطرناک و ماجراجویی است»^{۵۶} منبع دیگر ساواک می‌گوید «کیانوری شخصی است خشن، جاه‌طلب که هیچگونه احساسات انسانی ندارد و برای بدست گرفتن قدرت به هر نوع کاری دست می‌زند».^{۵۷} و منبع دیگر ساواک با نام مستعار «پروانه» نیز می‌گوید «دکتر کیانوری فردی فرصت‌طلب و دسیسه‌کار و در عین حال ترسوست»^{۵۸} این تعابیر منابع ساواک درباره کیانوری بدون کوچکترین تفاوت همان تعابیری است که منبع اشتازی درباره وی به کار برده است. چارلی نیز کیانوری را «روباهی زیرک» می‌داند که هیچ پروایی در

سوءاستفاده از دیگران ندارد و فاقد هر نوع صمیمیت انسانی است.^{۵۹} عبدالصمد کامبخش حامی و شوهر خواهر کیانوری در آبان ماه سال ۵۰ درگذشت. منبع ساواک احتمال می‌دهد در صورتی که کیانوری به جای کامبخش دبیر دوم شود اختلافات درون حزب دامنه وسیع‌تری خواهد گرفت.^{۶۰}

چنانکه پیش‌بینی می‌شد کیانوری پس از مدتی به دبیر دومی انتخاب شد و قدرت را به تمامی در دست گرفت و «عملاً رهبری به عهده» او نهاده شد. گرچه ظاهراً اسکندری دبیر اول بود «ولی ارتباط حزب با مقامات شوروی و آلمان شرقی با کیانوری می‌باشد»^{۶۱} کیانوری توانست «دستگاه حزبی را درست و حسابی به تحرک درآورد» «اما نتیجه کارش برای کسی محسوس» نبود چون «فردی تک رو است و در خفا کار می‌کند» و «هیچ گزارشی به اسکندری، دبیر اول حزب، ارائه نمی‌دهد»^{۶۲}

مخفی‌کاری، تک‌روی و بی‌اعتنایی کیانوری به اسکندری نمی‌توانست نتیجه‌ای جز تشدید اختلافات در سطح رهبری حزب داشته باشد.

کیانوری علت اختلافات خود و اسکندری را به تحولات جامعه در دهه پنجاه مربوط می‌داند. او و تعدادی از اعضای رهبری حزب، جامعه را متلاطم «و به سمت یک انفجار» ارزیابی می‌کردند و متقابلاً افرادی مانند اسکندری، نوروزی، جودت، دانشیان و صفری، خواهان کنار آمدن با شاه بودند و «با توجه به بهبود مناسبات ایران و شوروی، به سمت فعالیت قانونی حزب در داخل کشور» گرایش داشتند.^{۶۳}

پس از اینکه شاه در مصاحبه‌ای با یک خبرنگار فرانسوی در سال ۴۹ «به طور ضمنی به تشکیل یک حزب سوسیالیستی در کشور اشاره» کرد، این موضوع در کمیته مرکزی حزب، چندین ساعت به بحث گذاشته شد و دو دسته موافق و مخالف در این باره اظهار نظر کردند. یک دسته «شامل احسان طبری، قدوه، کامبخش، رادمنش» گفتند که شاه به هیچ وجه موافق تأسیس حزب توده نیست. این عده همچنین عقیده داشتند که شاه «این حرف را برای این زده که مقدمه‌ای برای تشکیل حزب توده بدست سازمان امنیت باشد تا بدین وسیله کمیته مرکزی‌ها را ایزوله کند» اما گروه دوم شامل داوود نوروزی، ایرج اسکندری و طرفداران آنها، «گفته‌اند که شاه موافق همکاری وسیع با شوروی‌هاست و اطلاع دارند که این همکاری نتایج درخشانی برای ایران دارد و به این دلیل به خاطر دولت شوروی این کار را می‌کنند». داود نوروزی پا از این فراتر نهاده و می‌افزاید: «مخالفین تأسیس حزب [در ایران] در کمیته مرکزی کسانی هستند که نمی‌خواهند به ایران بروند و قصد دارند با

مقدمه‌چینی و عوام‌فریبی وضع موجود خود را حفظ کنند»^{۶۴}

منبع دیگر ساواک به نام سیامک نیز گزارش می‌دهد:

در حال حاضر دو نظریه کلی در مورد سیاست حزب منحل‌شده در حزب به وجود آمده است. ۱- ادامه سیاست گذشته حزب یعنی تبلیغات شدید و فحاشی علیه رژیم و دولت ایران و رد هرگونه اقدامات انجام شده در کشور که طرفدار سرسخت این روش دکتر نورالدین کیانوری است. ۲- قبول بعضی اقدامات انجام شده در کشور و اصلاحاتی که به عمل آمده و کوشش برای تحصیل اجازه فعالیت مجدد در داخل کشور از طریق رسمی با تغییر روش‌های تند تبلیغاتی و جلوگیری از فحاشی‌های بی‌مورد... در کمیته مرکزی حزب، افرادی مانند نوروزی و ایرج اسکندری این نظر را قبول کرده و پس از اینکه طرفداران کافی به دست آوردند و توانستند با اکثریت، آن را به کرسی بنشانند، ایرج اسکندری همه جا آن را به عنوان نظر خود مطرح نمود.^{۶۵}

نمی‌دانیم چارلی و رضا درباره اختلافات کیانوری و اسکندری برای اشتنازی چه دلایلی ذکر کرده‌اند. در کتاب آقای نورمحمدی اثری از آن نمی‌یابیم ولی چارلی اشاره می‌کند که «هر دو یکدیگر را به فعالیت نادرست سیاسی متهم می‌کنند»^{۶۶} اما ایرج اسکندری، دفاع خود از نظریات رفرمیستی و دفاع از قانون اساسی را رد کرده و می‌گوید:

من فقط گفته بودم که از آزادی‌های مصرح در قانون اساسی باید دفاع کرد. اینها به این صورت سوءاستفاده کردند که اولاً آزادی‌های قانون اساسی را تبدیل کردند به خود قانون اساسی و ثانیاً خود قانون اساسی را هم تبدیل کردند به سلطنت.^{۶۷}

علت و انگیزه اختلافات هر چه بود، اوضاع حزب را بسیار نابسامان کرد، چارلی، کیانوری را علت این فضای ناسالم می‌داند که در نتیجه «جو دبیرخانه حزبی را آلوده» کرده بود. خصیصه‌های ذاتی کیانوری که شامل انبوه‌کاری، توطئه‌چینی و دسیسه‌بازی و فرصت‌طلبی بود، افزون بر روابط خاص او با اتحاد شوروی، منابع ساواک و اشتنازی را متقاعد ساخت که کیانوری به زودی جانشین اسکندری خواهد شد.

منبع ساواک در نیمه اول سال ۵۴ گزارش می‌دهد که کیانوری «کاندیدای دبیر اولی کمیته مرکزی حزب منحل‌شده بوده و قرار است پس از ایرج اسکندری این پست را احراز نماید»^{۶۸} اما منابع اشتنازی در نوامبر سال ۱۹۷۶ برابر با آبان ماه ۱۳۵۵ خبر می‌دهند: «که کیانوری درصدد قبضه کردن رهبری حزب است»^{۶۹} احتمالاً این زمان مصادف با اوج تحرکات کیانوری علیه اسکندری است چون در مردادماه همان سال، نمایندگی ساواک در آلمان گزارش می‌دهد «اخیراً فعالیت‌های زیادی از طرف نورالدین کیانوری دبیر دوم کمیته مرکزی حزب منحل‌شده توده در آلمان شرقی بر علیه ایرج اسکندری شروع شده است و با این که اسکندری سمت دبیر اولی کمیته مرکزی را عهده‌دار می‌باشد ولی کیانوری در نظر دارد که نامبرده را به نحوی برکنار و کلیه

امور کمیته مرکزی حزب را در اختیار بگیرد.»^{۷۰}

سرانجام در آستانه پیروزی انقلاب یعنی در ۲۳ دی ماه ۱۳۵۷، کیانوری با اشاره شوروی‌ها به دبیر اولی حزب برگزیده شد.

گرچه نمی‌دانیم که پس از دستگیری حسین یزدی در آبان ماه سال ۴۰، دیگر منابع ساواک در حزب توده مستقر در آلمان شرقی، چه کسانی بودند ولی دانستیم که گزارش‌های آنان از تحولات و مسائل حزبی، دقیق و قابل اعتناست چنان که چارلی در گزارش خود به اشتازی می‌نویسد: «ساواک با بزرگ‌نمایی اختلافات درون رهبری حزب که به خوبی بدان آگاه است، علیه حزب تبلیغ می‌کند»^{۷۱} بی‌تردید این گزارش‌ها نه چنان بوده که تنها به دست شهناز اعلامی تهیه شده باشد زیرا شهناز اعلامی، همکاری خود با ساواک را از سال ۵۲ آغاز کرده بود که اتفاقاً گزارش‌ها از آن تاریخ رو به کاهش می‌گذارد. اعلامی یکی از کادرهای قدیمی حزب بود که پس از دستگیری همسرش، محمود ژندی، در سال ۳۴ به آلمان شرقی رفت. کیانوری مدعی است که از گذشته‌ای دورتر به شهناز اعلامی مشکوک بوده است و از این جهت، هنگامی که در سال ۴۹ مسئول «شعبه تشکیلات کل» شد، برای دور ماندن از نفوذ ساواک، شرط کرد که «محل کار شعبه تشکیلات بکلی از لایپزیک جدا شود»^{۷۲} اگر کیانوری چنانکه ادعا می‌کند، پیش از دهه پنجاه به شهناز اعلامی مشکوک بوده چرا آنقدر دیر و در سال ۵۶ این شک خود را به حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی اطلاع داده است؟ به هر جهت حزب توده هیچگاه این منابع را نشناخت. و بنابراین از تأثیر آنان بر حزب در جهت‌گیری‌های بعدی حزب نمی‌توان سخن گفت.

می‌دانیم که اسناد اشتازی بسیار فراوان‌تر از آن اندازه‌ای است که آقای نورمحمدی در کتاب خود آورده است. ایشان نوشته که چارلی و رضا «حجم قابل توجهی گزارش از خود بر جای گذاشته‌اند» و شاید همین حجم زیاد، ترجمه این گزارش‌ها را از عهده ایشان خارج ساخته است^{۷۳} ولی نمی‌دانیم که آیا اسناد ساواک درباره حزب توده در دوران اقامت در آلمان شرقی نیز به همین اندازه محدود می‌شود که در کتاب «حزب توده در آلمان شرقی» آمده، یا خیر؟ بی‌تردید انتشار این اسناد می‌تواند در بازخوانی تاریخچه حزب، خصوصاً آنجا که بازیگران اصلی، سکوت اختیار کرده‌اند، مؤثر باشد.

پانوشتها

- ۱- سازمان اطلاعات آلمان شرقی در دوران جنگ سرد.
- ۲- حزب توده در آلمان شرقی. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات گزارش شم ۱۳۱۴ مورخ ۳۰-۹-۳۵ [۵۵].
- ۳- حزب توده در آلمان شرقی، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات گزارش مورخه ۱۳۲۷.
- ۴- خاطرات ایرج اسکندری، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۲۳۷.
- ۵- خاطرات نورالدین کیانوری، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، ص ۱۳۱.
- ۶- نورمحمدی، قاسم، جاسوسی در حزب، برادران یزدی و حزب توده ایران، جهان کتاب، صص ۶۱-۶۰.
- ۷- همان، ص ۵۵.
- ۸- نورمحمدی، قاسم، حزب توده در مهاجرت، مطالعه‌ای بر اساس اسناد منتشر نشده آلمان شرقی، نشر اختران، چاپ اول ۱۳۸۵، ص ۱۱۳.
- ۹- کیانوری، ص ۳۸۰.
- ۱۰- نورمحمدی، همان.
- ۱۱- حزب توده در آلمان شرقی، گزارش شم ۱۳۵۶۲-۱۳۱۵، مورخ ۲-۲-۴۶.
- ۱۲- همان، شم ۱۲۸-۱-۲ د مورخه ۱۷-۱۱-۳۸.
- ۱۳- همان، گزارش مورخه ۲۴-۳-۴۰.
- ۱۴- همان، گزارش شم ۴۲۴۷۷.
- ۱۵- همان، گزارش شم ۳۳۹ مورخه ۹-۳-۴۰.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- نورمحمدی، قاسم، ص ۱۱۶.
- ۱۸- همان، ص ۱۱۷.
- ۱۹- حزب توده در...، گزارش شم ۴۰۱۷، مورخه ۲۵-۱۱-۵۰.
- ۲۰- همان، گزارش مورخه ۱۸-۷-۴۶.
- ۲۱- همان، گزارش شم ۲۵۲۰-۱۶-۹-۴۵، مورخه ۷-۱۰-۴۵.
- ۲۲- همان، گزارش شم ۳۲۷۶، مورخه ۱-۱۲-۴۵.
- ۲۳- همان، گزارش شم ۳۳۹۱، مورخه ۵-۱۲-۴۵.
- ۲۴- همان، گزارش شم ۶۱۶۹، مورخه ۱-۱۰-۳۵ [۵۵].
- ۲۵- همان، گزارش شم ۳۲۲-۳۵۴۱، مورخه ۱۴-۱۰-۳۵.
- ۲۶- کیانوری، ص ۱۳۱.
- ۲۷- نورمحمدی، قاسم، ص ۸۰.
- ۲۸- همان، ص ۸۰.
- ۲۹- همان، ص ۵۴.
- ۳۰- همان، ص ۷۰.
- ۳۱- حزب توده در...، گزارش شم ۱۴۰۷، مورخه ۲۹-۴-۴۷.
- ۳۲- همان، گزارش شم ۴۲۹۴-۲۰-الف مورخه ۴-۳-۴۳.
- ۳۳- کیانوری، ص ۴۳۰.
- ۳۴- همان، گزارش شم ۱۹۲۳-ک- مورخه ۱۹-۱۱-۴۳.
- ۳۵- نورمحمدی، قاسم، ص ۲۴۵.
- ۳۶- همان، ص ۷۸.
- ۳۷- حزب توده در...، گزارش شم ۱۹۲۳-ک.
- ۳۸- نورمحمدی، قاسم، ص ۲۴۵.
- ۳۹- حزب توده در...، گزارش شم ۳۰۳۱، مورخه ۵-۱۱-۴۵.

- ۴۰- همان، گزارش خبری شم ۳۸۱۰، مورخه ۷-۱۱-۴۶.
- ۴۱- کیانوری، انتشارات دیدگاه، ص ۴۳۰.
- ۴۲- حزب توده در...، گزارش شم ۱۴۵۳، مورخه ۱۹-۴-۴۷.
- ۴۳- همان، شم ۱۸۷۰، مورخه ۲۰-۵-۴۹.
- ۴۴- همان، گزارش شم ۱۹۲۲.
- ۴۵- همان، گزارش شم ۲۶۵۴، مورخه ۲۷-۷-۴۹.
- ۴۶- اسکندری، ص ۳۶۴.
- ۴۷- حزب توده در... گزارش شم ۲۳۸۴، مورخه ۳۰-۱۱-۴۹.
- ۴۸- اسکندری، ص ۳۶۲.
- ۴۹- حزب توده در...، گزارش شم ۶۳۰، مورخه ۲۳-۲-۵۰.
- ۵۰- همان، گزارش شم ۶۸۴، مورخه ۶-۱۲-۵۲.
- ۵۱- نورمحمدی، قاسم، ص ۷۵.
- ۵۲- حزب توده در...، گزارش شماره ۶۸۴، مورخه ۶-۱۱-۵۲.
- ۵۳- همان، گزارش ۳۳۱ درباره رضا رادمنش.
- ۵۴- همان، گزارش شم ۱۷۸۹، مورخه ۸-۶-۵۰.
- ۵۵- همان، گزارش شم ۸۲۸، مورخه ۸-۳-۵۰.
- ۵۶- همان جا.
- ۵۷- همان، گزارش شم ۶۷۰، مورخه ۴-۴-۵۲.
- ۵۸- همان، گزارش شم ۲۸۰۱-۳۳۱، مورخه ۹-۶-۵۴.
- ۵۹- نورمحمدی، قاسم، ص ۶۰.
- ۶۰- حزب توده در...، گزارش شم ۳۷۲۱، مورخه ۵-۹-۵۰.
- ۶۱- همان، گزارش شم ۷۶۰، مورخه ۴-۴-۵۲.
- ۶۲- نورمحمدی، قاسم، همان، ص ۶۰.
- ۶۳- کیانوری، ص ۴۷۸.
- ۶۴- حزب توده در...، گزارش شم ۱۵۷۰، مورخه ۲۶-۴-۴۹.
- ۶۵- همان، گزارش شم ۱۷۸۸، مورخه ۸-۶-۵۰.
- ۶۶- نورمحمدی، قاسم، ص ۶۲.
- ۶۷- اسکندری، ص ۳۹۲.
- ۶۸- حزب توده در...، گزارش شم ۱۵۹۹-۳۳۱، مورخه ۸-۴-۵۴.
- ۶۹- نورمحمدی، قاسم، صص ۶۱ و ۷۹.
- ۷۰- حزب توده در...، گزارش شم ۱۶۲۷-۳۳۲، مورخه ۱۹-۵-۵۵.
- ۷۱- نورمحمدی، قاسم، ص ۶۱.
- ۷۲- کیانوری، ص ۴۷۱.
- ۷۳- نورمحمدی، قاسم، صص ۵۶-۵۴.